

یامبر گرامی اسلام(ص):

خنده بر دو نوع است: خندهای که خداوند آن را دوست دارد و خندهای که خداوند با آن دشمن است. اما خندهای که خداوند دوست دارد آن است که مردی به روی برادر ایمانی خود به خاطر خوشحالی از دیدارش می‌زند و اما خندهای که خداوند دشمن دارد آن است که مردی سخن ظالمانه و باطلی را بزند تا خودش بخندد یا دیگران را بخنداند که به خاطر این کار هفتاد پاییز در جهنم می‌افتد (هفتاد پاییز یعنی هفتاد سال)

نهیج الصحاح، ترجمه علی اکبر میرزایی، چاپ هفتم، حدیث ۱۴۵۹

طلوع

طلوع روزنامه فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، ورزشی
صاحب امتیاز: مدیر مسؤول و سردبیر: محمد مهدی جعفری زاده
شماره استاندارد بین المللی روزنامه طلوع (شاپا): ۸۰۰۲ - ۵۸۷۳ - ISSN: 5873-8002
حساب جاری سپهر ۰۱۴۵۵۸۳۷۰۰۱ بانک صادرات شعبه سه راه بهار به نام روزنامه طلوع
شیراز: خیابان انقلاب (نادر) - نبش پارک انقلاب - مجتمع رز - طبقه اول
تلفن: ۲۳۴۴۷۷۲ - ۰۷۱۱
فکس: ۲۳۴۴۷۷۱ - ۰۷۱۱
کازرون: خ قدمگاه - پایین تر از سه راه دانشسرا - تلفکس: ۲۲۲۹۲۴۶ - ۰۷۲۱
تایپ و صفحه آرایی: روزنامه طلوع
چاپ: میناق

امروز شما



متولدین فروردین: به جای این که موانع را ببینید، فقط می‌توانید به هر طرف که نگاه می‌کنید فرصت‌هایی را که گسترده‌اند ببینید. به خاطر سختی‌هایی که در مسیر پیش رو انتظاران را می‌مکند نگران نباشید؛ فقط هدف و مقصدتان را محکم کنید، طوری که انگار همین لحظه به آن رسیده‌اید. اما یک مشکل جزئی وجود دارد: تمایلی که اکنون برای نادیده گرفتن جزئیات زندگی به خرج می‌دهید می‌تواند خیلی سریع مجموعه‌ای از مشکلات را برایتان رقم بزند. برای جلوگیری از مشکلات باید از سرعت خود بکاهید و قبل از این که وارد عمل شوید خوب فکر کنید.

متولدین اردیبهشت: اگرچه خط پایان مسابقه قابل مشاهده است، اما تصمیم دارید با حداکثر سرعت و توقف ناپدید ادامه مسیر را طی کنید. خوشبختانه حواستان کاملاً جمع است، زیرا متوجه بازی نور دیده‌اید که خط پایان را خیلی نزدیک تر از آن چه هست نشان می‌دهد. اما دلیلی ندارد که امیدتان را از دست بدهید؛ فقط سرعت خود را طوری تنظیم کنید که بتوانید ادامه مسیر را طی کنید. آهسته و پیوسته گام بردارید تا برنده میدان باشید.

متولدین فرورداد: امروز ممکن است کسی مقام شما را خیلی بالاتر از آن چه هست ببیند، اما فکر خوبی نیست که فریب این ترفیع دروغین را بخورید. به جای این که سعی کنید رهبر گروه باشید، به نفع آنان است که وابستگی‌ها را رها کنید تا کنترل خود را به دست بگیرید. زمانی احساس خشونی خواهید کرد که خودتان عضو فعال در گروه باشید، پس سعی نکنید که برای به دست آوردن رهبری گروه بچنگید.

متولدین تیر: دوست ندارید از پوسته‌ای که به دور خود کشیده‌اید بیرون بیایید، اما اکنون وظیفه‌ای به عهده‌ی شماست و دیگران چشم به راه‌نمایی‌هایتان دوخته‌اند و از شما انتظار دارند که کسی از دانایی خود را با آنها در میان بگذارد. خودتان علاقه چندانی ندارید که افکارشان را با دیگران در میان بگذارید یا حتی مسئولیت‌های جدید به دوش تان گذاشته شود.

متولدین مرداد: امروز موفقیت از آن شماست، البته اگر بتوانید بین نقشه‌های بزرگی که در سر دارید و محدودیت‌های شرایط فعلی تعادل مناسبی برقرار سازید. متأسفانه ممکن است بیش از حد نسبت به افکارشان علاقه نشان دهید، تا جایی که شاید کم‌یاوری و دیگر نتوانید انتظارات دیگران را برآورده سازید. اگر خواسته‌های دور و درازی دارید، پس بدانید که تنها در صورت متعادل ساختن آرزوهایتان است که می‌توانید به آن‌ها دست پیدا کنید.

متولدین شهریور: مهم‌ترین مسأله امروز، مشارکت و همکاری با دیگران است؛ حالا این مشارکت به هر ترتیبی که می‌خواهد باشد. اما ممکن است در یکی از رابطه‌هایتان با دیگران با شرایط پیچیده‌ای روبرو شوید، زیرا به نظر می‌رسد که تعادل قدرت در این رابطه به هم خورده است. فرصت‌های بسیاری پیش روی شما قرار گرفته‌اند، اما به خاطر داشته باشید که قبل از هر تصمیمی همه جوانب را بررسی کنید.

متولدین مهر: به خاطر داشته باشید که امروز از نظر ذهنی بسیار مستعد پذیرش خیالات بزرگ و دور و دراز هستید. قبل از این که وارد عمل شوید خوب فکر کنید، در غیر این صورت ممکن است زمان را به خاطر دنبال کردن آرزوها و خیالات دیگران از دست بدهید.

متولدین آبان: به جای این که سعی کنید همان برنامه‌های گذشته را مجدداً تکرار کنید، بهتر است نگاهی دقیق به فرصتی که در اختیار تان قرار گرفته بیندازید، شاید بتوانید بعضی چیزها را تغییر دهید و به این ترتیب از مشکلات پیش رو عبور کنید. قدرتی که اکنون دارید فراتر از آن چیزی است که انتظارش را دارید، پس فرصت مناسبی است تا کمی انتظاف پذیری را تجربه کنید.

متولدین آذر: فکر خوبی نیست که علاقه و اشتیاق تان را محدود کنید. دوست ندارید صبر کنید تا چراغ راهنمایی سبز شود، بلکه می‌خواهید همین حالا پدال گاز را با تمام قدرت فشار دهید. متأسفانه این شتاب گرفتن سریع، فرصت‌های موقیبت را از شما سلب می‌کند. امروز فرصتی باورنکردنی پیش رویتان قرار گرفته تا درعین شادی و تفریح به انجام کاری مهم نیز فکر کنید. بهتر است با احتیاط حرکت کنید و یکباره به پرواز درنیایید.

متولدین دی: ممکن است به خاطر این که وقت کافی صرف نکرده‌اید تا گام بعدی را مشخص کنید احساس نگرانی به سرافقتان بیاید. سعی کنید به کارهایی فکر کنید که می‌توانند بر شغلی که روزگاری تأثیر مثبت بگذرانند. به خاطر داشته باشید که بهترین است روگردی مثبت و خوش بینانه در پیش بگیرید، به این ترتیب خواهید توانست پایه‌ای محکم برای آینده‌ای درخشان رقم بزنید.

متولدین بهمن: امروز به احتمال زیاد فرصت فراغت نخواهید داشت، زیرا این روزها مجموعه‌ای طولی از کار و درگیری را در زندگی خود به وجود آورده‌اید. متأسفانه اگر به میزان انرژی مصرفی خود توجه نکنید، ممکن است با مشکل روبرو شوید. صبر کنید تا واقعیتی که انتظارش را ندارید مانع راه تان شود. بهتر است قبل از مواجهه با مشکلات از سرعت خود بکاهید، به این ترتیب می‌توانید از لذت‌هایی که در لحظه وجود دارند نهایت استفاده را ببرید، هم چنین می‌توانید به چیزهایی دست پیدا کنید که فکرتش را هم نمی‌کردید.

متولدین اسفند: دوست دارید کاری انجام دهید که دوام و پایداری داشته باشد. اما اشتباه نکنید، فکر نکنید که می‌توانید رویاهای تان را به واقعیت تبدیل کنید، آن هم فقط به این دلیل که تصمیم دارید خیلی بیشتر از دیگران تلاش کنید. البته دنبال کردن رویاها و ماجراجویی‌هایی که در سر دارید می‌تواند دره‌هایی را به سوی دنیایی جدید به روی تان باز کند.

خلیل عقاب: پهلوانان اهل «معرکه گیری» نیستند

راه نمی‌دهند. اما بالاخره راضی شد. - چطور از ورزش کردن به مرشدی رسیدید؟ پدرم مرا پیش مرشد خلیل پریور برد. پریور مرشد خوبی بود. مرشدی را از او یاد گرفتم. همین‌طور که ضرب می‌گرفت مرشدی در خونم رفت. ستم خیلی کم بود کتاب‌هایم را زیر بغلم می‌زدم و به جای مدرسه زورخانه می‌رفتم. پشت بانک ملی شیراز، تنوره بود که مرشد آنجا منتظر می‌نشست تا پیامی و کلید را بدهد در باز کنم. همه کارهایش را در انجام می‌دادم. همیشه دعایم می‌کرد. دعاهای مردم در جانم رفت. هیچ‌وقت کسی را اذیت نکردم. زورم زیاد بود اما مشتکم را در دیوار می‌کوبیدم. بعد از مدتی با بچه‌های محل یک زورخانه در شیراز درست کردم که نزدیک خودمسان بود. دو برادر بودند که در آبادان زورخانه‌چی بودند، از من دعوت کردند به آبادان بروم. وسایلم را جمع کردم و راهی آبادان شدم. یک شب که در آبادان بودم یک نفر دیگر که در خرمشهر زورخانه داشت، دعوتم کرد. مرشدش خوب ضرب نمی‌زد. رخصت گرفتم تا کمک کنم. وقتی شروع کردم ضرب گرفتن آقدر خوششان آمد که دیگر نمی‌خواستند دست از ورزش بکشند. مرشد زورخانه خرمشهر آخر شب آمد کلیدها را به من دهد ولی قبول نکردم و به آبادان برگشتم. الان در تمام زورخانه‌های ایران صاحب زنگ هستم. - قبلاً گفته بودید زمان زیادی خرمشهر بودید. چه شد دوباره به خرمشهر برگشتید؟ آن‌زمان خیلی پرخور بودم. فکم خسته می‌شد اما شکمم سیر نمی‌شد. از بس ورزش می‌کردم بدنم می‌طلبید. سه وعده غذا و روزی ۱۰ تومان مزدم بود و همانجا هم می‌خوابیدم اما بس که پرخوری کردم به سته آمدم. یک روز پدرشان آمد و گفت عمو ما چقدر بهت بدیم که غذایت را بجای دیگری بخوری! به من برخورد و برای همین زورخانه خرمشهر رفتم. هفت، هشت سال آنجا ماندم. دوستی داشتم به نام «عبدالرحمان فضل»، زورخانه را به او تحویل دادم و راهی سفر در شهرهای مختلف شدم. فضلی زمان جنگ اسیر شد و چند وقت پیش هم فوت کرد.

راه نمی‌دهند. اما بالاخره راضی شد. - چطور از ورزش کردن به مرشدی رسیدید؟ پدرم مرا پیش مرشد خلیل پریور برد. پریور مرشد خوبی بود. مرشدی را از او یاد گرفتم. همین‌طور که ضرب می‌گرفت مرشدی در خونم رفت. ستم خیلی کم بود کتاب‌هایم را زیر بغلم می‌زدم و به جای مدرسه زورخانه می‌رفتم. پشت بانک ملی شیراز، تنوره بود که مرشد آنجا منتظر می‌نشست تا پیامی و کلید را بدهد در باز کنم. همه کارهایش را در انجام می‌دادم. همیشه دعایم می‌کرد. دعاهای مردم در جانم رفت. هیچ‌وقت کسی را اذیت نکردم. زورم زیاد بود اما مشتکم را در دیوار می‌کوبیدم. بعد از مدتی با بچه‌های محل یک زورخانه در شیراز درست کردم که نزدیک خودمسان بود. دو برادر بودند که در آبادان زورخانه‌چی بودند، از من دعوت کردند به آبادان بروم. وسایلم را جمع کردم و راهی آبادان شدم. یک شب که در آبادان بودم یک نفر دیگر که در خرمشهر زورخانه داشت، دعوتم کرد. مرشدش خوب ضرب نمی‌زد. رخصت گرفتم تا کمک کنم. وقتی شروع کردم ضرب گرفتن آقدر خوششان آمد که دیگر نمی‌خواستند دست از ورزش بکشند. مرشد زورخانه خرمشهر آخر شب آمد کلیدها را به من دهد ولی قبول نکردم و به آبادان برگشتم. الان در تمام زورخانه‌های ایران صاحب زنگ هستم. - قبلاً گفته بودید زمان زیادی خرمشهر بودید. چه شد دوباره به خرمشهر برگشتید؟ آن‌زمان خیلی پرخور بودم. فکم خسته می‌شد اما شکمم سیر نمی‌شد. از بس ورزش می‌کردم بدنم می‌طلبید. سه وعده غذا و روزی ۱۰ تومان مزدم بود و همانجا هم می‌خوابیدم اما بس که پرخوری کردم به سته آمدم. یک روز پدرشان آمد و گفت عمو ما چقدر بهت بدیم که غذایت را بجای دیگری بخوری! به من برخورد و برای همین زورخانه خرمشهر رفتم. هفت، هشت سال آنجا ماندم. دوستی داشتم به نام «عبدالرحمان فضل»، زورخانه را به او تحویل دادم و راهی سفر در شهرهای مختلف شدم. فضلی زمان جنگ اسیر شد و چند وقت پیش هم فوت کرد.

نمایش‌های خیابانی از همین‌جا شروع شد؟ هیچ‌وقت معرکه‌گیری نکردم. از معرکه‌گیری بدم می‌آمد. به نظرم شبیه گنادی می‌بود. می‌گفتم معرکه‌گیری برای درویش مارگریسر است، نه پهلوانان. قهرمان‌شدن آسان است، اما پهلوانی سخت. پهلوانی مرام و لوطی‌گری بود و گذشت می‌خواهد که پایه‌اش هم از زورخانه است. اوایل کارم مربی‌نماتم و از روی قدرت و - بخشیدم، گاوزوری - این کارها را می‌کردم. پایه‌ام به همین خاطر شکست، اما از دور کنار رفتم و به کارم ادامه دادم. البته از شهرهای کوچک کارم را شروع کردم و بعد آمد تهران که دریایی بود. در تهران هم هیچ‌وقت معرکه‌گیری نکردم، زمین‌های تربیت‌بدنی را که در و دیوار داشت اجاره می‌کردم و بلیت می‌فروختم.

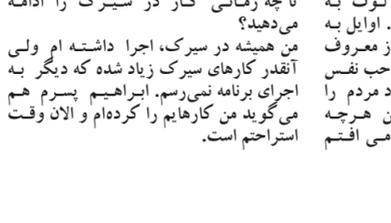
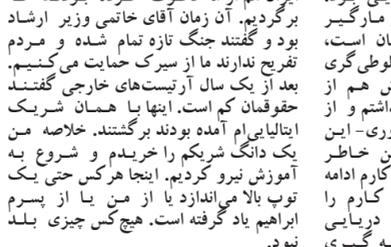
کسی بود که از شما بهتر باشد؟ بله، علی جامی و یکی، دونفر دیگر بودند که به شهرهای مختلف می‌رفتند و زورگیری می‌کردند اما کارشان شبیه من نبود. - گفتید پدرتان شما را پیش مرشد پریور بردند. به نظرم نقش زیادی در مسیر زندگی‌تان داشتند. پدرم اهل فسا و زارع بود، ولی چون صدای قشنگی داشت مداحی هم می‌کرد. برای همین از صدا ارت داشتیم. پدرم زور را جمع می‌کرد و قافله را از کویس لوات به مشهد می‌برد و دوباره برمی‌گرداند. اوایل به او می‌گفتند: «چاووش». در شیراز معروف بود. خیلی‌ها او را قبول داشتند. صاحب نفوس بود. وقتی شروع به خواندن می‌کرد مردم از خانه‌هایشان بیرون می‌کشید. من هرچه دارم از پدرم دارم. وقتی به یادش می‌افتم

دوستی داشتم که فرانسه درس خوانده بود و آکریبات کار می‌کرد. گفت مجله‌ای به نام «اکو» در کینکنا چاپ می‌شود که همه سیرک‌های دنیا به اشتراک آن در آمده بودند و عکس‌های مرا که ۹۰۰۰ پوند وزنه با دندانم بلند کرده بودم برای آن مجله فرستادم. سیرک‌های زیادی عکس‌های مرا دیدند و برایم دعوتنامه فرستادند. اولین دعوت از فرانسه بود. مردی در بانک کار می‌کرد که زبان فرانسه بلد بود دعوت‌نامه مرا که دید گفت این پول زیاد نیست. این نامه نگاری ادامه داشت و آنها می‌گفتند چقدر می‌خواهی و من نمی‌دانستم چه بگویم. اگر زیاد می‌گفتم مرا نمی‌خواستند اگر کم می‌گفتم اجرم ضایع می‌شد. گذشت تا اینکه از ایرلند جنوبی گفتمند ما هفته‌ای ۴۰ پوند دستمزد می‌دهیم. یک شب خوابیده بودم و با قلبم درد دل می‌کردم که قلبم گفت خلیل تو هنوز زنده چرا چانه می‌زنی؟ اول برو اگر کارت را دوست داشتند و جایب محکم شد پول بیشتری بخواه.

چگونه سیرک تان را در ایران راه انداختید؟ سال اولی که به ایران آمدم سیرک ۶۰ عتا آرتیست خارجی داشت و یک سال هم در ایران ماندند. سیرکی که از ایتالیا آوردم پنج‌دانش برای من بود و یک دانشک برای ایتالیایی‌ها. طبق مقررات برای اینکه مجوز در ایتالیا داشته باشم نمی‌شد کاملاً به نام من باشد. ولی بعد پدرم همسرم بیسار شد و از ایران هم از ما دعوت کرده بودند که برگردیم. آن زمان آقای خاتمی وزیر ارشاد بود و گفتند جنگ تازه تمام شده و مردم تفریح ندارند ما از سیرک حمایت می‌کنیم. بعد از یک سال آرتیست‌های خارجی گفتند حقوقمان کم است. اینها با همان شریک ایتالیایی‌ام آمده بودند برگشتند. خلاصه من یک دانگ شریک را خریدم و شروع به آموزش کارهای سیرک کردم. اینجا هرکس حتی یک توپ بالا می‌اندازد یا از من یا از پسرم ابراهیم یاد گرفته است. هیچ‌کس چیزی بلد

اصلاً قبل از آن در ایران سیرک نبود و سیرک‌هایی هم که بعد از آن به وجود آمد تقلیدی از سیرک ما بود. من به ۳۷ کشور در جهان سفر کردم و آرتیست‌های زیادی دیدم و ایده‌های زیادی گرفتم و می‌توانم ۱۰ تا سیرک را اداره کنم. متأسفانه ما در ایران جای دایمی برای سیرک نداریم و هرچند وقت یک‌بار باید جمع کنیم و جابه‌جا شویم. پنج‌روز طول می‌کشد چادر سیرک را برفراشته کنیم و پنج‌روز هم طول می‌کشد جمع کنیم. به ۲۲ تریلی هم برای جابه‌جایی نیاز داریم.

شما ۹۰ سالگی تان را پشت سر گذاشته‌اید. تا چه زمانی کار در سیرک را ادامه می‌دهید؟ من همیشه در سیرک، اجرا داشته‌ام ولی آقدر کارهای سیرک زیاد شده که دیگر به اجرای برنامه نمی‌رسم. ابراهیم پسرم هم می‌گوید من کارهایم را کرده‌ام و الان وقت استراحتم است.



ریشه ضرب‌المثل‌های فارسی

مرغی که تخم طلا می‌کند، مُرد

افرادی که در دوران ناداری و ناتوانی زیر بار اجحاف و تعدی رفته‌اند چون صاحب نفوذ و قدرت شوند در پاسخ زورگویان و



متعدیان که روزگاری بر آنان ظلم و ستم روا می‌داشتند و از اقدام به هر گونه عمل ناجوانمردانه دریغ نمی‌ورزیدند عبارت مثلی بالا را مورد استفاده و تمثیل قرار می‌دهند و به آنان می‌فهماند که دوران ظلم و تعدی سپری شده و آن عاملی که موجب تحکم آنان بوده است یعنی عامل ضعف و مسکنت دیگر وجود خارجی ندارد. یا به قولی دیگر آن مرغی که تخم طلا می‌کند، مرد.

خواندنی‌هایی از گوشه و کنار دنیا

دفتر ۱۳ ساله‌ای که صورت یک پیرزن را دارد

زارا هارتشون اهل شمال کشور انگستان است. او ۱۳ ساله است و با چهره‌ای معصوم در برابر دوربین‌های کنجکاو خبرنگارهای ایستاده است تا از زندگی خودش بگوید. او از یک بیماری کیمباب ژنتیکی رنج می‌برد که او را سال‌ها پیرتر از سن واقعی‌اش نشان می‌دهد. صورت او در سن ۱۳ سالگی بر او چین و چروک و ردپای پیری است ولی با این حال او می‌گوید: "اگرچه ظاهری شبیه افراد سالم دارم ولی از درون احساس جوانی می‌کنم." پدر و مادر او از کودکی متوجه بیماری او شده بودند و مادرش او را از کودکی از رفتن به مدرسه و حضور در میان همسالانش بازداشت چون اعتقاد داشت که دختر کوچولوی او توانایی تحمل نگاه‌های تحقیرآمیز و حرف‌های توهین‌آمیز دیگران را ندارد.

او خودش می‌گوید هنگامی که برای نخستین بار سوار اتوبوس مدرسه شده، اطرافیان‌اش او را به اسامی تحقیرآمیزی صدا زده‌اند: میون، مادر بزرگ و... این قبیل اتفاقات باعث شد که والدین او بیش از پیش از فرستادن او به مدرسه و حضور در جمع دوستان هم‌سن و سالش امتناع کنند. زارا بیش از همه از نگاه‌های کنجکاو و بیج بیج‌های شان ناراحت است و می‌گوید درست است که من ظاهری پیرتر از سن‌ام دارم ولی این دلیل نمی‌شود که روحیه‌ی شادی و نشاطی مانند هم‌سن و سال‌هایم نداشته باشم. مادر "زارا" اکنون ۴۱ ساله است. او نیز از بیماری مانند دخترش، لیپودستروفی (lipodystrophy)، رنج می‌برد اما شدت بیماری او بسیار کمتر از شدت بیماری زارا است. او می‌گوید که در لحظه‌های بعد از تولد زارا متوجه شده است که دخترش بیماری ایستاده است. "من در آن لحظات از دست خودم بسیار عصبانی بودم که این بیماری را به دخترم منتقل کرده‌ام؛ به خودم گفتم او حالا مجبور است یک عمر با دردسرهایی که من در طول عمرم کشیده‌ام کنار بیاید و بسوزد و بسازد!"

۸ ماه حبس و ۱۵۰ شلاق، تاهان رانندگی زن

دادگاه استیناف شهر ریاض پایتخت عربستان سعودی حکم هشت ماه زندان و ۱۵۰ ضربه شلاق علیه یک زن به جرم رانندگی را تأیید کرد. به گزارش شفقنا به نقل از العالم، دادگاه کیفری ریاض یک زن را به جرم رانندگی، اهانت و درگیری با پلیس به ۸ ماه حبس و ۱۵۰ ضربه شلاق محکوم کرده بود که دادگاه استیناف این حکم را تأیید کرد. بر اساس اعلام دادگاه استیناف، احکام این زن برای اجرا به دستگاه‌های مربوطه ابلاغ شده است و حکم شلاق در حضور شایگان اجراء خواهد شد. رانندگی برای زنان در عربستان سعودی، از زمان تاسیس این کشور، ممنوع بوده و این ممنوعیت تا دوام یافته است و هیئت علمای عربستان در سال ۱۹۹۰ با صدور فتوایی، رانندگی زنان را به دلیل مخالفت با شرع، حرام اعلام کرد. در سال ۲۰۱۱ زنان عربستان کمپینی در اعتراض به ممنوعیت رانندگی به راه انداختند که به شدت از سوی مقامات آل سعود سرکوب شد. بسیاری از پژوهشگران علوم اجتماعی، وضعیت زنان در عربستان سعودی را به وضعیت سیاهان در نظام تبعیض نژادی آفریقای جنوبی تشبیه می‌کنند.

